

راهی حرم خورشید

نیم‌روزی با زائران پیاده امام رضا(ع) و خدمتگزارانی که همه جوره پای کار مهمانان هستند

گزارش
روز



نیت یک سفر عادی، یک جاده معمولی و یک دیدار ساده نیست، کدام سفر را می شود رفت که همراه رنج پای پیاده باشد، اما مسافرش همه مسیر را با جانش نوش کند؟ کدام دیدار است که به انتظار یک ساله ببرد؟ عاشقی که هر سال پای پیاده عزم سفر کند برای دیدار معشوقش، زیر آفتاب سوزان و سرمای استخوان سوز، طعم لذتی را چشیده است که زمینی نیست. همه دنیا را می گذارد کنار تا چند روزی را فقط برای معشوقش وقت بگذراند. یکی راه طی می کند و دیگری پذیرایی می کند از آن مسافر عاشق. سال ها ست ماه صفر تمام می شود اما نه شبیه ماه های دیگر. اتفاقا همه، این تمام شدن را یادشان هست، چه آن ها که عزم دیدار امام هشتم (ع) می کنند و چه آنان که میزبانی مهمانان عزیز کرده اش را. سال های سال است مشهدی ها عادت کرده اند به حضور مهمانانی که از دور و نزدیک می آیند تا روز انتهای صفر را در کنار ضریح و پیش پای آقا باشند. امسال هم جاده های منتهی به شهر مشهد جمعیت بیشتری از زائران پیاده را به خودش دیده است. پیر و جوان و کودک. آمارهای جمعیت خدمتگزاران زائران پیاده از عدد ۶۰ هزار زائر حکایت دارد که از روستاهای دور افتاده و شهرهای بزرگ پادار این مسیر گذاشته اند.

پذیرایی در موکب های بین راه

زائرسرای امام هادی (ع) در رباط خاکستری، صبح هم زائر دارد. آن ها که بدون کاروان یا به جاده گذاشته یا به گفته سید باقر حسینی، مدیر این زائرسرا، تند رو بوده اند و زودتر به توقفگاه رسیده اند، مهمان هستند. تعدادی مرد بیرون از موکب در فضای مفروش زیر سایه بان بزرگ خوابیده اند و تعدادی دیگر داخل سالن. خانم ها هم در سالن دیگر استراحت می کنند تا ناهار که بعدش دوباره راهی شوند و به شب نرسیده، مشهد باشند. هیچ کدام از خادمان بیکار نیستند و هرکسی پی کاری را گرفته است. حسینی می گوید: فهرست کاروان های پیاده را داریم. چون پیش از راه افتادن ثبت نام کرده اند و در راه اند، یکی دو کیلومتر بالاتر باید همه اسباب پذیرایی را برایشان آماده کنیم. گاهی حوالی ظهر در روزهای نزدیک به شهادت تا ۱۵ هزار نفر هم میهمان داریم. اواز سال ۱۳۸۰ با جمعیت زائران پیاده همراه شده است؛ زمانی

سختی های شیرین زیارت

معلوم است سن و سالی ندارد. اما وقتی از پیاده روی می گوید، پنج سال تجربه در دلش پنهان است. رضا از یازده سالگی راهی پیاده روی دهه آخر صفر شده است، آن هم از دویست کیلومتر آن طرف تر، من و مردان دیگر کاروان از روستای «کت» می آییم، اطراف رشتخوار. امسال هم منتظر این ایام بودم. از اول محرم. هر بار چند روزی در راه هستیم. اما به سختی هایش می ارزد. عجیب شیرینی ای دارد بعد از رسیدن! آن قدر که دوست داری هر سال دوباره بیایی و من هم عاشق این سفرم. همه سال دلم به همین مشهد آمدن خوش است. مردانه آمده اند. چهل نفر از مردان روستا. جای را خورده اند. باشنه کفش را بالا می کشند که راه بیفتند. باید عصر پشت پنجره فولاد باشند.

با پای خودمان نمی رویم

مرد همان طور که راه می رود و بقیه را به گوشه جاده هدایت می کند. فریاد می زند، همین حالا حاجت یکی از هم کاروانی ها برآورده شد. امام رضا(ع) حاجتش رو داد. حاجت همه تون رومی ده. دعا کنین. خودش دعوت کرده، خودش حاجت می ده. بقیه جمله هایش را به ترکی می گوید و می رود. همان ها را تکرار می کند، جوری که همشهریانش بشنوند. چند نفری به گریه می افتند و یکی بلند بلند «اللهم عجل لولیک الفرج» می خواند. کاروان آن ها از مراغه راهی زیارت امام رضا(ع) شده است. هنوز چند کیلومتری تا رباط خاکستری راه باقی است و چیزی به اذان ظهر نمانده. اما با حال خوش و به سرعت در راه رفتن هستند. زن جوان پشت سر بقیه همشهریانش می آید و کالسکه دختر کوچکش را هل می دهد: چهار سالش است. قیلا هم زیارت مشهد آمده بودیم. اما از دیروز که راه افتادیم، ذوق آمدن به مشهد دارد. هر لحظه می پرسد کی می رسیدیم. امام رضا(ع) خودش کمک کرده که این بچه آرام است و اذیت نمی کند، وگرنه این همه راه رفتن و گرما بچه را کلافه می کند. آدم فکرمی کند امام هشتم(ع) ما را هدایت می کند و با پای خودمان نمی رویم. عطیه کمی عقب تر می آید. جوان است و پای آمدن دارد. اما گریه اما نشی نمی دهد و آرام تر می آید. صدای مدیر کاروان را هم شنیده و بی قرار تر است. امسال آمدم برات کربلا بگیرم. می دانم که می دهند. سال ۱۴۰۱ هم که آمدم و برگشتم. آقا حاجتم را دادند. می دانید وضعیت این قدر سخت بود که کسی باورش نمی شد بتوانم بیایم مشهد. ولی اما خودش برایم همه چیز

زائری می رسد و سفره برپاست

د نبال حرفش را می گیرد: مثلاً آمار می دهند که ۴ هزار نفر قرار است برای ناهار فردا برسند. شب برنج را برای آن تعداد خیس می کنیم و صبح بار می گذاریم. ناگهان خبر می رسد کاروانی که قرار بوده است فردا برسد، الان دو کیلومتر بالاتر است. آن هم ۱۵۰۰ نفر. اگر به هر آشپز حرفه ای بگویند یک ساعت دیگر این تعداد مهمان دارد، هیچ کاری نمی تواند بکند. اما نمی دانم از کجا آذوقه می رسد و چطور پخته می شود که آن زائران می رسند. در حالی که غذا دارند. اینجا که هستیم. از این موارد زیاد می بینیم. اسمش را می گذارند معجزه. اما من فکر می کنم لطفی است که آقا به زائرش دارد. خودش زائر را دعوت می کند و خودش برای او غذا مهیا می کند.

انگار روی فرش راه می روم

و ثبت نام کردم. سال های بعد کربلا رفتم. اما اینجا جور دیگری است. یک صمیمیت و عشق عجیبی دارد. زیر باران و در هوای برفی هم پیاده و با پای برهنه آمده است: امام رضا(ع) توانش را به من داده است. راه رفتن برایم روی زمین کاری ندارد. انگار روی فرش راه می روم. آن ها که دفعه چندم حضورشان است. می دانند اولین حضور یعنی حضور همیشگی. آن که روزی به سوی این مسیر هدایت شده است، از این درگاه بیرون رفتنی نیست.

هجده دیگ برنج و هشت پاتیل خورششت روی شعله هاست. ناهار قیمه بار گذاشته اند. بیک دلی که مدیر آشپزخانه موکب است، می گوید: امروز ۱۵۰۰ پرس قیمه برای ناهار داریم و ۲۵۰۰ پرس برای شام شب. هر روز قیمه می پزیم و از وعده تکراری نگرانی نداریم. چون زائریک بار سر سفره ما می نشینند و به راه خودش می رود. برای فردا هم ۹ هزار پرس غذای پزیم. شغلش هیچ ارتباطی با آشپزی و آشپزخانه ندارد. اما هر سال هفته آخر صفر با همین موکب است و همین جا، وسط جاده ای که یک سوش به زائران ختم می شود و سوی دیگرش به حرم آقا، هر کسی برای خودش تعبیری دارد از این حال و هوا. من همه این روزهایی که اینجا مییم، از کار و کاسبی ام می افتم و اگر حسایش را بکنید، ضرر است. اما با عشق می آییم. چیزهایی هم می بینیم که با هیچ حساب و کتابی جور در نمی آید.

او هم زائر پیاده آقا است. بین همه اعضا، او تنها کسی است که بدون کفش و جوراب راه می رود. از ۱۰ سال پیش که زائر آقا شدم، نذر کردم با پای برهنه راه بروم. هر سال همین کار را می کنم. همه فکر می کنند پایم تاول می زند. اتفاقا یک بار یک کیلومتر کفش پوشیدم و پایم تاول زد. بعد فهمیدم که باید همان نذر را ادا کنم. از نوزده سالگی زائر پیاده حرم امام رضا(ع) بوده است: هر سال هر چه حاجت داشته ام. آقا برآورده کرده است. اصلا همه زندگی من از امام رضا(ع) است. هیچ سالی نشده است چیزی بخواهم و ندهند. ۱۰ سال پیش قرار بود بروم کربلا. اما گذرنامه ام آماده نشد. ناگهان آگهی پیاده روی به سوی حرم امام رضا(ع) را دیدم

عدد به ۵۸ هزار نفر رسیده است.

اما از شنیدن این عدد ها باکی ندارد. اینجا خبر دارد و آدم هایی که چند روزی همه هم و غمشان را می گذارند که زائر گرسنه و تشنه از اینجا نرود. هر سال هم به کمک امام رضا(ع) امکانات بهتری می شود و همه جوره در خدمت زائر آقا مییم.

یک کامیون بار آورده است، بطری آب معدنی. باید چند هزار تایی باشد. یکی بالای کامیون است و بطری ها را می اندازد و دو نفر دیگر پایین دست به دست می کنند. روی جلیقه ای که نشان کرده اند، عنوان «خادم دانشجویی» دارد. یکی از آن ها تعریف می کند که دانشجوی دانشگاه خیام است و همراه دوستانش آمده است برای کمک. میلاد عسکری از تجربه دو روزه خدمت می گوید. آگهی جذب نیروی جهادی را که در دانشگاه دیدم. ثبت نام کردم. از دیروز که آمدم، هرکاری

نانو ها در حال پخت هستند و کلی نان بسته بندی روی هم چیده شده است! اگر چه جز سه چهار نفر زائر فرد دیگری داخل صف نیست. جوانی کنار ماشین های پخت نان می چرخد و همه را با هم هماهنگ می کند. خودش هم عنوان مسئولیتش را همین تکرار می کند: من در بین همه خادمان حضرت، یک هماهنگ کننده بیشتر نیستم.

مهدی یوسفیان حدود دوازده سال پیش خیلی اتفاقی در مسیر عبور به مشهد موکب زائران پیاده را دیده است و از آن روز تا همین امسال، در بخش نانواپی همکاری می کند. این ایستگاه از روز سه شنبه برپا شد، یعنی روزی که زائران قرار بود برسند. روزانه ۱۵ هزار نان پخته می شود با هشت نفر نیروی خادم. چند نفر خادم دیگر هم داریم که همبرگرمی پزند برای شام زائران. هر بار چند هزار تا. آن طور که او اطلاع دارد. با رسال ۲۷ هزار زائر ثبت نام کرده بودند و امسال این